

فصلنامه مطالعات

دوره اول / شماره ۱ / پاییز ۱۳۹۰ / صص ۴۵۰ - ۶۹

نشانه‌شناسی رفتار سیاسی آمریکا در خاورمیانه (۱۹۹۱ - ۲۰۱۱)

ابراهیم متقی*

استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

چکیده

فرآیندهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، بعد از جنگ دوم جهانی همواره با چالش، مخاطره و بحران امنیتی همراه بوده و تمامی رؤسای جمهور آمریکا در این حوزه ژئوپلیتیکی درگیر بحران امنیتی بوده‌اند. از سوی دیگر، می‌توان نشانه‌های زیادی از بی‌اعتمادی شهروندان خاورمیانه را نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا ملاحظه کرد. آنان بر این اعتقادند که آمریکا نتوانسته است بین واحدهای خاورمیانه‌ای، هماهنگی و همکاری متوازی به وجود آورد.

* نویسنده مسئول: ebrahim.motaghi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱/۲۴

به این ترتیب، صاحب نظران تلاش می‌کنند، سیاست امنیتی آمریکا را براساس شکل‌بندی‌های ساختاری خاورمیانه، نقش آمریکا در حمایت از اسرائیل و همچنین کشمکش‌های پایان‌ناپذیر این منطقه مورد تحلیل قرار دهند.

الگوی رفتار منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و در دوران جنگ سرد، براساس شاخص‌های ساختاری در نظام بین‌الملل سازماندهی شده بود. فرسایش و فروپاشی ساختار دوقطبی را می‌توان در زمره عواملی دانست که در برابر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا چالش‌های بیشتری را به وجود آورده است. چنین چالش‌هایی را می‌توان در دوران کلیتون، بوش و اوباما مشاهده کرد. در سال‌های بعد از جنگ سرد، هریک از رؤسای جمهور آمریکا کوشیدند، برای عبور از بحران، ابتکارهای جدیدی به کار برند. شواهد نشان می‌دهد چنین ابتکارهایی نتوانسته است ثبات منطقه‌ای مطلوبی ایجاد کند و به نتایج پیش‌بینی‌شده آن منجر شود.

در این مقاله تلاش می‌شود، علت اصلی تداوم بحران امنیتی در سیاست خاورمیانه آمریکا مورد بررسی قرار گیرد. درک دقیق چنین فرآیندی، زمانی حاصل می‌شود که الگوهای سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد، به‌طور موردی بررسی و تحلیل شود.

واژگان کلیدی: تعادل‌گرایی در رفتار استراتژیک، توازن منطقه‌ای، ثبات استراتژیک، چالش‌گری بازیگران منطقه‌ای، کارگزاران سیاست خارجی، گروه‌های ذی‌نفع، موازنه قدرت منطقه‌ای.

درآمد

شواهد نشان می‌دهد سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه همواره با چالش‌های امنیتی روبه‌رو بوده است؛ اما چگونگی این چالش‌ها در دوران بعد از جنگ سرد - که در این مقاله مورد توجه قرار می‌گیرد - از سایر دوران‌های تاریخی متفاوت است. در چنین فرآیندی، از یک سو، فضای ژئوپلیتیکی خاورمیانه تغییر می‌کند و از سوی دیگر، شاهد گسترش قابل توجه تضادهای منطقه‌ای در این حوزه جغرافیایی هستیم؛ تضادهایی که

ماهیت مخاطره‌آمیز امنیتی داشته و بر شکل‌بندی قدرت، امنیت و فرآیند کنش سیاسی بازیگران تأثیرگذار بوده است.

درباره علت‌های شکل‌گیری و تداوم چنین چالش‌ها، مخاطرات و منازعه‌های منطقه‌ای، رویکردهای متفاوتی ارائه می‌شود. برخی بر این اعتقادند که علت اصلی تداوم چنین تضادهایی را باید در رویکرد مراکز مطالعات خاورمیانه در آمریکا جستجو کرد. این افراد بر نقش گروه‌های اسرائیل محور در مراکز یادشده تأکید می‌کنند.

از میان این عده می‌توان به استفان والت و جان مرشایمر اشاره کرد. آنان اعتقاد دارند مراکز تولید فکر، اصلی‌ترین عامل تغییر در جهت‌گیری سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا محسوب می‌شوند. این مراکز، به جای آنکه به منافع ملی آمریکا توجه کنند، می‌کوشند رهیافت‌هایی را ارائه دهند که بر اساس آن، منافع، قدرت و امنیت ملی اسرائیل در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا نقش محوری داشته باشد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸، ص. ۴۶).

گروه دوم چنین فرآیندی را ناشی از پیوستگی همه‌جانبه منافع امنیتی آمریکا - اسرائیل در خاورمیانه می‌دانند. آنان بر این اعتقادند که چنین الگویی با رهیافت رئالیستی در سیاست بین‌الملل مغایر است. بر اساس چنین رویکردی، واحدهای سیاسی، همان‌گونه که منافع مشترک دارند، منافع متداخل و همچنین منافع تعارضی نیز خواهند داشت. بی‌توجهی به چنین شاخص‌هایی، در رفتار سیاست خارجی کشورها و از جمله ایالات متحده آمریکا، زمینه انحراف را به وجود می‌آورد.

از میان این افراد می‌توان به کیسینجر، برژینسکی، جیمز بیکر، فرید زکریا و جان پویندکستر اشاره کرد. آن‌ها در زمره رئالیست‌های موازنه‌گرا در سیاست امنیتی آمریکا هستند و بر این باورند که مطلوب‌ترین الگوی رفتار منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه، براساس شاخص‌های موازنه منطقه‌ای سازماندهی خواهد شد (مرشایمر و والت، ۱۳۸۷، ص. ۲۲).

گروه سوّم، شاخص‌های منطقه‌ای در سیاست امنیتی آمریکا را بررسی می‌کنند. آنان معتقدند، امنیت منطقه‌ای خاورمیانه نیازمند بهره‌گیری از الگوها و فرآیندی است که بتواند برای هماهنگی در الگوی رفتاری کشورهای منطقه‌ای با قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متّحده، زمینه لازم را فراهم آورد. از آنجایی که خاورمیانه شاخص‌های هویتی در هم‌تنیده‌ای دارد و از سوی دیگر، بسیاری از کشورهای آن، هویت مقاومت را پیگیری می‌کنند، این منطقه از مناطقی است که با جلوه‌هایی از تعارض امنیتی دائمی و پایان‌ناپذیر روبه‌رو خواهد بود. این‌گونه چالش‌ها را می‌توان در فضای درون‌ساختاری کشورهای خاورمیانه، در حوزه روابط دوجانبه واحدهای سیاسی خاورمیانه و همچنین در عرصه کنش بین‌المللی بازیگران آن مشاهده کرد (کوهن، ۱۳۸۷، ص. ۶۴۲).

نگارنده در این مقاله، می‌کوشد رهیافت سوّم را بررسی کند. اگرچه برای اثبات رهیافت اول و دوم، شاخص‌های زیادی وجود دارد، این شاخص‌ها نمی‌تواند رفتار استراتژیک آمریکا در خاورمیانه را به‌طور مطلوبی تبیین کند. بسیاری از نشانه‌های تعارض در خاورمیانه ماهیت ساختاری پیدا کرده است. بنابراین، نقش گروه‌های ذی‌نفوذ در سیاست خارجی آمریکا و همچنین گروه‌های فکر در تنظیم رهیافت‌های استراتژیک آمریکا در خاورمیانه، اهمیت بسیاری دارد. اما این امر نمی‌تواند از درک نظام‌مند تعارض امنیتی آمریکا در خاورمیانه جلوگیری کند.

سؤال اصلی مقاله مربوط است به شاخص‌ها و نشانه‌های رفتار سیاسی آمریکا در خاورمیانه، در طول سال‌های بعد از جنگ سرد. نشانه‌ها حاکی از هدف‌های استراتژیک ایالات متّحده در این منطقه است؛ بنابراین، از طریق درک چنین مؤلفه‌هایی، می‌توان دلایل و چرایی تداوم چالش در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بعد از جنگ سرد را بررسی کرد.

از سوی دیگر، اصلی‌ترین نشانه‌های رفتار سیاسی آمریکا را می‌توان «کنترل ساختار بحران‌ساز خاورمیانه»، «متوازن نبودن سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا» و «درگیری

کم‌شدت با گروه‌های هویت‌گرا» دانست. این مؤلفه‌ها فرضیه مقاله و «نشانه‌شناسی رفتار سیاسی آمریکا در خاورمیانه» متغیر وابسته آن است.

۱. آشوب‌زدگی کنش امنیتی بازیگران در خاورمیانه

در دهه ۱۹۹۰، مطالعات امنیتی، در مقایسه با سال‌های جنگ سرد، با تغییرهای پارادایمیک روبه‌رو شد. علت این تغییرها را می‌توان ظهور بازیگران جدیدی دانست که در سیاست بین‌الملل و فرآیندهای تحول منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند. به نظر جیمز روزنا - که تئوری «سیاست و امنیت در جهان آشوب‌زده»^۱ را ارائه کرده - عصر جدید با جلوه‌هایی از منازعه کنترل‌نشده روبه‌رو است. براساس این تئوری، در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی، ماهیت قدرت و منازعه دگرگون شده است و بازیگران جدیدی توانسته‌اند بر معادله قدرت تاثیر بگذارند (روزنا، ۱۳۸۰، ص. ۳۲).

کنش سیاسی و امنیتی، این‌گونه در خاورمیانه شکل گرفته است. بنابراین، سیاست امنیتی آمریکا فقط در شرایطی ثبات، تعادل و کارآمدی دارد که امکان ایجاد تعامل براساس موازنه قدرت و منافع مشترک با بازیگران منطقه‌ای، وجود داشته باشد. از آنجا که چنین شرایطی در سال‌های آینده نیز امکان‌پذیر نخواهد بود، دشواری‌های امنیت منطقه‌ای تداوم خواهد یافت. این امر نیز آینده‌پژوهی معطوف به تعامل و همکاری چندجانبه را با دشواری روبه‌رو می‌کند.

بررسی چنین وضعیتی نشان می‌دهد که امنیت در فضای آشوب‌زده، ماهیت، نشانه‌ها و ابزارهای کاملاً متفاوتی خواهد داشت. در چنین فرآیندی، نظم جهانی براساس الگوهای بالنده جدید شکل می‌گیرد و نظم نوین از دل ویرانه‌های جنگ سرد، به تدریج رشد می‌کند. این نظم در واکنش به مرکز‌پدیدار می‌شود. چنین فرآیندی به این نتیجه منجر خواهد شد که آشوب حاکم بر جهان بسیار غیرخطی است و به‌شکلی ناموزون و آشفته سر برمی‌آورد.

تحلیل‌گران و استراتژیست‌های آمریکایی برای مقابله با فضای امنیت و سیاست آشوب‌زده، بر معادله کنترل محیط امنیتی خاورمیانه تأکید کردند. به عبارت دیگر، می‌توان کنترل خاورمیانه را نماد کنترل محیط امنیتی در سیاست بین‌الملل دانست. به این معنی که در عصر زایش هویت‌های ایدئولوژیک و منطقه‌گرایی هویتی، امکان گسترش منازعه‌های منطقه‌ای در خاورمیانه بیش از سایر حوزه‌های جغرافیایی خواهد بود. در چنین شرایطی، امنیت خاورمیانه در سیاست منطقه‌ای آمریکا اهمیت بیشتری خواهد یافت.

هرگاه در محیط منطقه‌ای، سیاست آشوب‌زده شکل بگیرد، چگونگی کنش بازیگران، بر اساس الگوهای نامتقارن سازماندهی خواهد شد. در چنین شرایطی، بازیگران هویت‌گرا موقعیت و قابلیت تأثیرگذاری بیشتری خواهند داشت.

الف. نقش آفرینی و تأثیرگذاری گروه‌های هویت‌گرا

در این شرایط، گروه‌های هویت‌گرا، به‌منزله اصلی‌ترین بازیگران امنیت منطقه‌ای در خاورمیانه، نقش خود را ایفا کردند. به‌طور کلی، مقابله با گروه‌های هویت‌گرا که رویکرد ایدئولوژیک دارند، از راه شکل‌بندی‌های رفتاری و الگویی متنوعی حاصل می‌شد. در چنین وضعیتی، در حوزه ژئوپلیتیکی خاورمیانه، برای بهره‌گیری از الگوهای پیچیده و متنوع‌تر، زمینه‌هایی فراهم گردید. این امر را می‌توان تداوم رویکردی دانست که آمریکا در دوران جنگ سرد از آن بهره می‌گرفت. این کشور در عصر جدید، به موازات مقابله با بازیگران رادیکال منطقه‌ای، درصدد برآمد، ایجاد زمینه رویارویی با نیروهای فرومنطقه‌ای را در دستور کار خود قرار دهد.

نظریه پردازان «مکتب کپنهاک» و، به موازات آن‌ها، تحلیل‌گران «مکتب انتقادی» و «نئولیبرال‌های سیاست بین‌الملل» را می‌توان بنیان‌گذاران رهیافت‌های جدید منازعه در مناطقی دانست که نسبت به سیاست بین‌الملل، رویکردی انتقادی دارند. به نظر این نظریه‌پردازان، ماهیت منازعه در محیط‌های منطقه‌ای تغییر یافته است؛ بنابراین، نمی‌توان

برای مقابله با نیروهای هویت‌گرا از ابزار نظامی و الگوهای سخت‌افزاری بهره‌گرفت. در حوزه سیاست بین‌الملل و روابط منطقه‌ای، هویت به پیچیده شدن فرآیند مبارزه و مقاومت منجر می‌شود. تجربه حمله نظامی آمریکا به عراق نشان داد که نظامی‌گری نمی‌تواند عامل نهایی کاربرد قدرت در منازعه‌های منطقه‌ای باشد (Buzan, 1998, p. 116).

ب. منازعه نامتقارن بازیگران رقیب در خاورمیانه

با توجه به فرآیندهای یادشده، می‌توان نشانه‌های «منازعه نامتقارن»^۱ در محیط منطقه‌ای خاورمیانه را بررسی کرد. در چنین شرایطی، منازعه‌های نامتقارن جلوه‌ای از کنش سیاسی و امنیتی محسوب می‌شود که بر «قدرت نابرابر بازیگران»^۲ مبتنی خواهد بود. در این شرایط، کنش‌گران هویت‌گرا برای مقابله با تهدیدهای قدرت‌های بزرگ و بازیگران مؤثر منطقه‌ای، از انگیزه و ابتکار عملیاتی برخوردار خواهند بود. این امر، فرآیند رقابت و منازعه در خاورمیانه را پیچیده‌تر می‌کند. به عبارت دیگر، می‌توان فرآیندی را مورد ملاحظه قرار داد که براساس آن، بازیگرانی که قدرت نابرابری دارند، قابلیت رقابت و رویارویی داشته، علیه بازیگران ساختاری در سیاست بین‌الملل - که در محیط امنیتی خاورمیانه نقش فراگیری دارند - منافع متضادی را پیگیری می‌کنند. این الگو در خاورمیانه بیش از سایر حوزه‌های ژئوپلیتیکی مورد توجه کارگزاران سیاست امنیتی قرار گرفته است.

علت اصلی تغییر در سیاست منطقه‌ای آمریکا را می‌توان ظهور بازیگران فراملی دانست؛ بازیگرانی که نقش هویتی دارند و براساس الگوهای مقاومت، با سیاست امنیتی آمریکا مقابله می‌کنند. در چنین شرایطی، نئولیبرال‌ها، به‌ویژه جوزف نای و کوهن، اعتقاد دارند کنترل بازیگران حاشیه‌ای از راه ابزارهای سخت‌ قدرت امکان‌پذیر نخواهد

1. Asymmetrical Conflict
2. Unequal Power Actors

بود. سعی آنان بر این است که زیرساخت رفتار بازیگران منطقه‌ای را در قالب «کنش غریزی» تبیین کنند. به عبارت دیگر، هرگاه کنش بازیگران، ماهیت ایدئولوژیک و هویتی پیدا کند، مقابله با آنان از راه ابزارهای سخت قدرت، دشوار خواهد بود. به همین دلیل، ضرورت کاربرد «قدرت نرم» و «دیپلماسی عمومی»^۱، به‌منزله ابزارهای جنگ نرم در محیط منازعه‌های منطقه‌ای - که شاخص‌های منازعه نامتقارن را دارند - اهمیت ویژه‌ای یافته است (نای، ۱۳۸۷، ص. ۱۹۲).

در محیط‌هایی که بازیگرانی با قدرت نابرابر با هم منازعه دارند و رقابت می‌کنند، برای ظهور منازعه نامتقارن، زمینه‌هایی فراهم می‌شود. این منازعه‌ها بر اساس «موازنه قدرت»^۲ انجام نمی‌شود. به عبارت دیگر، محور اصلی رقابت در محیط منطقه‌ای - که در آن بازیگرانی با منافع متضاد و قدرت ابزاری نابرابر قرار دارند - بهره‌گیری از ابزار و فرآیندهای غیرکلاسیک است. بنابراین، الگوی مناسب برای بازیگران منطقه‌ای، به‌منظور مقابله با تهدیدهای ناشی از قدرت‌های بزرگ، بهره‌گیری از ابزار و فرآیندهای جنگ نامتقارن است. در حالی که قدرت‌های بزرگ، برای رسیدن به مطلوبیت سیاسی و استراتژیک، باید از ابزار و الگوهای جنگ نرم بهره‌مند شوند.

مزیت نسبی کشورهای منطقه‌ای را می‌توان بهره‌گیری از الگوهای هویت‌گرا دانست. برای قدرت‌های بزرگ و کشورهای که از ابزار و فرآیند کلاسیک بهره می‌گیرند، تحقق این امر امکان‌پذیر نخواهند بود.

مؤلفه‌های یادشده نشان می‌دهد که در دوران بعد از جنگ سرد، سیاست در خاورمیانه ماهیت پیچیده‌ای پیدا کرده است. در فضای سیاسی خاورمیانه، بازیگران امنیت و قدرت می‌کوشند از الگوهای بهره‌مند شوند که زمینه کنترل بازیگران هویت‌گرا را فراهم کند. کنترل محیط امنیتی خاورمیانه، بدون توجه به نقش بازیگران منطقه‌ای و گروه‌های هویت‌گرای سیاسی و ایدئولوژیک، برای سیاست خارجی آمریکا کار دشواری خواهد بود (Buzan, 1998, p. 46). این امر نشان می‌دهد که در فضای

1. Public Diplomacy
2. Balance of Power

منازعه‌های منطقه‌ای خاورمیانه، الگوی کنش بازیگران با یکدیگر متفاوت است. به همین دلیل، جنگ‌های جدید ماهیت پیش‌بینی‌نشده‌ای خواهند داشت. ابهام و سرگردانی آمریکایی‌ها در برخورد با کشورهایمانند ایران، ناشی از پیچیده بودن ماهیت رقابت و منازعه منطقه‌ای است. اگر کشورهای منطقه‌ای که قدرت نابرابر دارند، از الگوهای متقارن و از روش کلاسیک در نبرد استفاده کنند، مزیت نسبی خود را از دست می‌دهند.

در چنین فرآیندی، بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل، بناچار واقعیت‌های مقاومت در محیط منطقه‌ای را می‌پذیرند. آمریکا این الگو را در برخورد با تحولات سیاسی تونس و مصر، در ژانویه ۲۰۱۱، به کار برده است. حمایت نکردن از ساختار اقتدارگرای سیاسی به این معنی است که رقابت سیاسی دموکراتیک می‌تواند واکنش گروه‌های هویت‌گرا را در خاورمیانه تعدیل کند.

۲. تنوع نشانه‌های منازعه و کنش رقابت‌آمیز بازیگران در خاورمیانه

منازعه در خاورمیانه، محور اصلی کنش سیاسی بازیگران است. سیاست خارجی آمریکا، کشورهای اروپایی، واحدهای خاورمیانه‌ای، روسیه، چین و ایران در این منطقه جغرافیایی، بر اساس جلوه‌هایی از منازعه و کنش رقابت‌آمیز شکل گرفته است. در دوران بعد از جنگ سرد، بسیاری از بازیگران چالش‌گر در محیط سیاسی خاورمیانه، فاقد قدرت متوازن با کشورهایمانند آمریکا می‌باشند. به همین دلیل، جلوه‌هایی از کنش رقابت‌آمیز با شاخص‌های منازعه نامتقارن در حال شکل‌گیری است و واقعیت‌های جدید کنش‌گری در حوزه خاورمیانه، مبتنی بر نشانه‌هایی از نقش بازیگران هویت‌گرا است. این امر به گسترش منازعه نامتقارن در خاورمیانه منجر شده است.

هم‌اکنون، مفهوم منازعه نامتقارن، در کشورهای مختلف جهان اهمیت ویژه‌ای یافته است. بسیاری از استراتژیست‌ها می‌کوشند ادبیات و رویکرد دفاعی - امنیتی خود را بر اساس قالب‌ها و قواعد جدیدی تنظیم کنند که ماهیت پیش‌بینی‌نشده‌ای دارد. به

عبارت دیگر، می‌توان به شرایط و مؤلفه‌هایی توجه کرد که بر اساس آن، برای تبیین پایان‌ناپذیر چنین موضوع‌هایی زمینه‌های لازم وجود دارد. چالش‌های منطقه‌ای، درگیری‌های نظامی آمریکا در عراق، افغانستان و پاکستان، از چنین نشانه‌هایی است. از سوی دیگر، در ادبیات دفاعی آمریکا، مفهوم «جنگ نامتقارن» به موضوع پرطرفدار و بحث‌برانگیزی تبدیل شده است. سندهای استراتژی امنیت ملی آمریکا، سند بررسی دفاعی چهار ساله (Q.D.R)، راهبرد نظامی ملی (N.M.S) و حتی سند بررسی وضعیت هسته‌ای (N.P.R) - که تمام آن‌ها در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است - از چنین واژه‌های استفاده کرده‌اند.

این امر نشان می‌دهد که نه تنها بازیگران منطقه‌ای می‌خواهند از قابلیت و توان نامتقارن خود بهره‌برداری کنند، بلکه آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ نیز می‌کوشند، موقعیت خود را ارتقا دهند. آن‌ها به همین منظور و برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای، استفاده از ابزارها و تکنیک‌های جدید را در دستور کار قرار داده‌اند.

بسیاری از پژوهشگران موضوع‌های استراتژیک معتقدند جنگ نامتقارن ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد که در نبردهای کلاسیک به آن توجه نمی‌شود. بنابراین، در جنگ نامتقارن به قابلیت‌های تشکیل‌دهنده قدرت ملی کشورهایی که در ساختار نظام بین‌الملل جایگاه محوری دارند، هیچ‌گونه توجهی نمی‌شود.

به نظر کالین گری^۱:

جنگ نامتقارن به نبردی اطلاق می‌شود که در آن، از تحلیل و ارزیابی نقاط قوت دشمن اجتناب می‌شود. کشورهایی که در نبرد نامتقارن درگیر می‌شوند، به تحلیل برتری‌های مشهود بازیگر رقیب که دارای توانمندی جهانی است، تمایلی ندارند. آنان ترجیح می‌دهند برتری‌های نسبی خود را ارزیابی کنند. برتری‌های نسبی این افراد علیه نقاط ضعف دشمن متمرکز می‌شود. بنابراین، چنین کشورهایی تلاش می‌کنند عدم تقارن لازم را براساس آسیب‌پذیری و نقاط ضعف دشمن تحلیل کنند. هراندازه چنین شاخص‌هایی فراگیرتر باشد،

1. Colin Gray

احتمال اینکه بازیگران منطقه‌ای بر جنگ نامتقارن تأکید کنند، بیشتر می‌شود. بنابراین، امکان منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای بیشتر شده است (1998, p. 31).

مسئله منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای در منابع دیگری نیز بررسی شده است. متیوز تأکید می‌کند که در نبردهای متقارن، ابزارهای نظامی سخت‌افزاری در برابر یکدیگر قرار می‌گرفت. این امر را می‌توان در ارتباط با تئوری‌های بازدارندگی مورد توجه قرار داد. در این دوران، جنگ‌ها ماهیت گُند و فرسایشی داشتند. در جنگ نامتقارن، کشورها از این الگوی رفتاری و این تفکر فاصله می‌گیرند.

در جنگ نامتقارن، از نبرد سنتی و کلاسیک - که نیروها رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند - اجتناب می‌شود. کشورها ترجیح می‌دهند قدرت خود را به گونه‌ای غیرمرسوم، نامتعارف و ابتکاری به کار ببرند. به همین دلیل، برای مقابله با توانمندی استراتژیک دشمن، از ابزارهای در دسترس خود استفاده می‌کنند. بنابراین، در نبرد نامتقارن، واحدهای سیاسی ترجیح می‌دهند نیروهای خود را در محیطی متفاوت و با ابزارهایی غیرهمگون به کار گیرند. این امر در محیط‌های منطقه‌ای از اهمیت و امکان‌پذیری بیشتری برخوردار است (متیوز، ۱۳۸۵، ص. ۲۳).

به این ترتیب، باید تأکید کرد که جنگ نامتقارن در محیط‌های متفاوتی از نبرد کلاسیک به وجود می‌آید و مخاطبان آن بازیگران منطقه‌ای هستند؛ کسانی که از توانمندی خود برای خنثی‌سازی ابتکار عمل قدرت‌های بزرگ استفاده می‌کنند. به این ترتیب، جنگ نامتقارن شاخص‌های کاملاً نوینی دارد که با نبردهای کلاسیک متفاوت است.

در چنین شرایطی، حتی آموزه‌هایی که رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها به کار می‌برند، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. آنچه توسعه‌یافتگان در کتاب تاریخ جنگ‌های پلویونزی مطرح کرد و بازیگران از آن به منزله زیرساخت اندیشه قدرت‌محور استفاده کردند، در رویکرد مربوط به جنگ نامتقارن جایگاه و اهمیتی ندارد. در چنین فضایی، می‌توان شاخص‌های جنگ نامتقارن را به این شرح، مورد توجه قرار داد:

الف. درگیری کم‌شدت در فضای امنیتی خاورمیانه

واقعیت رقابت سیاسی و امنیتی خاورمیانه براساس نشانه‌هایی از درگیری کم‌شدت شکل گرفته است. این نوع درگیری، در قالب منازعه نامتقارن در محیط منطقه‌ای خاورمیانه فراگیری بیشتری داشته است و از طریق ابزارهای متفاوتی با نبردهای کلاسیک سازماندهی می‌شود. هراندازه کشورهای منطقه‌ای توان و «قدرت اقناعی» بیشتری داشته باشند، امکان به‌دست آوردن ابتکار عمل در نبرد و رقابت‌های منطقه‌ای بیشتر می‌شود. به همین دلیل، مدیریت اقناعی در جنگ منطقه‌ای یکی از نشانه‌های قدرت نرم محسوب می‌شود.

مهم‌ترین موضوع قدرت اقناعی، «حقانیت» است. حقانیت به این معناست که کشورهای منطقه‌ای بر مواضع خود پافشاری کنند؛ مواضعی که مبتنی بر سرشت عمومی بشر و ادراک شهروندان کشورهای مختلف، به‌ویژه واحدهای منطقه‌ای، اتخاذ شده است.

هم‌اکنون استراتژیست‌های آمریکایی (به‌ویژه آن‌ها که بر رهیافت مکتب انتقادی و همچنین رهیافت نئولیبرالی در سیاست بین‌الملل تأکید دارند) این سؤال را مطرح می‌کنند که چگونه می‌توان قدرت اقناعی کشورهای چالش‌گر منطقه‌ای را کنترل کرد؟ پژوهشگران مؤسسه‌های مطالعاتی آمریکا برای پاسخ دادن به این سؤال، مطالعات متنوعی انجام داده‌اند. از جمله این مؤسسه‌ها می‌توان به P.E.W اشاره کرد. در این مؤسسه افرادی مانند مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه پیشین آمریکا، عضویت دارند. موضوع‌هایی مانند چگونگی قدرت آمریکا و قدرت بازیگران چالش‌گر در حوزه‌های منطقه‌ای، از موضوع‌های مورد توجه این مؤسسه است.

تحلیل‌گران این مؤسسه در مطالعات خود به این نتیجه رسیدند که علت اصلی تداوم رقابت بازیگران منطقه‌ای با قدرت‌های بزرگ را باید در قابلیت نرم‌افزاری آنان در ایجاد «حقانیت استراتژیک» جستجو کرد. بنابراین، در نبردهای منطقه‌ای مربوط به

جنگ نامتقارن، مفاهیم جدیدی، از جمله حقانیت استراتژیک، جایگزین سلاح‌های استراتژیک شده است.

در این شرایط، ماهیت منازعه و رقابت تغییر می‌کند. بیشتر رقابت‌های دائمی در محیط‌های پرمخاطره امنیتی (از جمله خاورمیانه) در فضای کم‌شدت قرار می‌گیرد. هرگونه منازعه پرشدت می‌تواند مخاطرات امنیتی زیادی را برای آمریکا به وجود آورد (P.E.W Global Attitudes Project, 2003, p. 19).

از سوی دیگر، در دوران بعد از جنگ سرد، بازیگران منطقه‌ای هویت جدیدی پیدا کرده و به خودآگاهی ایدئولوژیک و استراتژیک رسیده‌اند. در شرایطی که چنین بازیگرانی در کنش امنیتی خود به خودآگاهی دست‌یابند، امکان بهره‌گیری از ابزارهایی که ماهیت ایدئولوژیک دارند و در حوزه استراتژیک مورد توجه قرار می‌گیرند، بیشتر می‌شود.

این امر در ارتباط با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز در دهه ۱۹۹۰ قابل ملاحظه است. در این منطقه‌ها، این بازیگران توانسته‌اند هویت خود را از راه طرح موضوع‌هایی که برای آنان «حقانیت سیاسی» به وجود می‌آورد، ارتقا دهند.

شکل‌گیری بسیاری از کشورهای جدید را در چنین منطقه‌ای، می‌توان انعکاس خودآگاهی، حقانیت سیاسی و گسترش ارتباطات دانست. به نظر روزنا، ابزارهای ارتباطی توانسته است معادله کنش سیاسی کشورها را در حوزه‌های منطقه‌ای افزایش دهد. در این ارتباط، موضوع‌هایی از جمله «انفجار جمعیت»، افزایش تعداد بازیگران در محیط‌های منطقه‌ای و تأثیر تکنولوژی‌های پویا (از جمله تکنولوژی‌های ارتباطی)، زمینه ایجاد حقانیت سیاسی را در محیط‌های منطقه‌ای به وجود می‌آورد. به این ترتیب، بازیگران منطقه‌ای می‌توانند هدف‌های استراتژیک خود را از راه «هویت مقاومت» و همچنین درگیری‌های نامتقارن در محیط منطقه‌ای پیگیری کنند.

1. Demographic Explosion

در این فرآیند، هزینه‌های اقتصادی، انسانی و استراتژیک قدرت‌های بزرگ افزایش می‌یابد؛ به‌گونه‌ای که به‌تدریج در شرایط فرسایش قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، بازیگران منطقه‌ای جدیدی ظهور می‌کنند که امکان کنش‌گری آن‌ها در رقابت نامتقارن افزایش یافته است. این امر، برای قدرت تهاجمی بازیگران مسلط در سیاست بین‌الملل، چالش‌های بیشتری را به‌وجود می‌آورد و نشان می‌دهد که درگیری‌های نامتقارن در محیط منطقه‌ای، ماهیت نرم‌افزاری دارد. بنابراین، جلوه‌هایی از مقاومت نرم‌افزاری شکل گرفته است و بازیگرانی همانند آمریکا - که در امنیت منطقه‌ای نقش فراگیر و مؤثری دارند - تلاش می‌کنند هدف‌های خود را از راه ابزارهای «قدرت نرم» پیگیری نمایند. این امر را می‌توان تلاش سازمان‌یافته برای تحقق حقانیت سیاسی متقابل دانست.

در این شرایط، قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا، نمی‌توانند از راه سخت‌افزاری به هدف‌ها و خواسته‌های استراتژیک خود برسند. برای مثال، می‌توان شرایطی را در نظر گرفت که آمریکا برای به‌دست آوردن حقانیت در محیط جغرافیایی افغانستان - پاکستان (به موازات بهره‌گیری از ابزارهای نظامی)، تلاش می‌کند در کمک به سیل‌زدگان پاکستانی مشارکت مؤثری داشته باشد. چنین تلاشی، گامی در راستای ایجاد حقانیت سیاسی برای نقش‌آفرینی آمریکا در محیط‌های بحرانی است.

ب. قدرت نابرابر بازیگران و کنش نامتقارن در فضای امنیتی خاورمیانه

یکی دیگر از اصلی‌ترین شاخص‌های منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای، نابرابری قدرت بازیگران است. تا دهه ۱۹۹۰، بازیگرانی در وضعیت رقابت منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داشتند که قدرت نسبتاً برابری داشتند.

در دوران جدید، فرآیندی شکل گرفته که بر رقابت نیروهای نابرابر مبتنی است. هر یک از نیروهای خفته - که در محیط منطقه‌ای جایگاه و نقش ویژه‌ای دارند - ترجیح می‌دهند کنش‌گری خود را بدون توجه به «موازنه قدرت» به‌انجام برسانند. به

عبارت دیگر، در این عصر، شکل جدیدی از موازنه قدرت به وجود آمده است که ماهیت نامتقارن دارد. به همین دلیل، قدرت نابرابر زمینه رویارویی بازیگران در منازعه نابرابر را فراهم می‌کند.

نابرابر بودن قدرت بازیگران، ناشی از تفاوت آنان در کنش استراتژیک است. برخی از نظامیان آمریکایی که در جنگ‌های منطقه‌ای شرکت داشته‌اند، بر این موضوع تأکید دارند. برای آنان، تفاوت بازیگران، شکل جدیدی از کنش‌گری را براساس نشانه‌های قدرت نامتقارن به وجود می‌آورد. برخی از آن‌ها در این باره می‌گویند:

بزرگ‌ترین خطای آمریکا در جنگ‌های منطقه‌ای آن است که تصور می‌کنیم دیگران نیز از قاعده، ابزار و روش‌های ما بهره می‌گیرند؛ در حالی که چنین نیست. در حقیقت، نیروهای رقیب آمریکا، بیش از آنکه به ما شباهت داشته باشند، با ما تفاوت دارند. آمریکا می‌کوشد ویژگی‌های فرهنگی خود را به منزله فرهنگ مسلط ترویج کند. دیگران با ما متفاوتند و این موضوع را مداخله‌گرایی آمریکا تلقی می‌کنند. آمریکایی‌ها باید نسبت به این موضوع توجه داشته باشند که ما پیشینه تاریخی منحصر به فردی داریم و گرایش‌های ارزشی‌مان کاملاً با دیگران متفاوت است. آمریکا نمی‌تواند خود را به جای دیگران قرار دهد و بر این اساس قضاوت کند یا دیگران را انکار و محدود کند (Rowney, 1997, p. 25).

تفاوت در نوع، ابزار، چگونگی کاربرد و محیط بهره‌گیری از قدرت، از دیگر شاخص‌های نابرابری قدرت در محیط‌های منطقه‌ای است. به‌طور کلی، چالش‌های نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای ماهیت واقعی دارد. بر این اساس می‌توان گفت:

- چالش‌های منطقه‌ای در عصر جدید، پیش از هر چیز، ماهیت نرم‌افزاری دارد؛
- چنین چالش‌هایی نشانه‌های هویت‌محوری دارند؛

- چگونگی اجرای چنین مطالباتی ماهیت نرم‌افزاری داشته، در برابر قدرت سخت‌افزاری، پایگاه‌های نظامی و استقرار یگان‌های عملیاتی آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ، ایفای نقش می‌کند.

این امر اصلی‌ترین ویژگی جنگ‌های پست‌مدرن در دوران بعد از جنگ سرد است. اصلی‌ترین ویژگی جنگ پست‌مدرن آن است که با قالب‌های کلاسیک همگونی ندارد و در کنش‌گری، رقابت و منازعه، دارای نشانه‌های ابتکاری است.

آمریکایی‌ها به ناکارآمدی الگوهای کلاسیک در منازعه‌های منطقه‌ای پی برده‌اند. آنان براساس تجربه سال‌های بعد از جنگ سرد، به این نتیجه رسیدند که نبرد منطقه‌ای تنها از راه ابزارهای کلاسیک و در فضای جنگ ابزارمحور به دست نمی‌آید. پیروزی انعکاس قدرت سخت‌افزاری نیست و به نشانه‌های دیگری از قدرت و کنش‌گری نیازمند است که با ماهیت نبردهای منطقه‌ای هماهنگی داشته باشد.

در این فرآیند، شاخص‌هایی از قدرت نرم و ابتکارهای غیرتحریک‌آمیز، اهمیت ویژه‌ای یافته‌اند. به نظر برخی از تحلیل‌گران، به قدرت رسیدن باراک اوباما انعکاس چنین ضرورت‌هایی برای امنیت ملی آمریکا است.

اوباما از زمان به قدرت رسیدن، تلاش کرد تا حوزه‌های چالش‌گری خود را با کشورهای همانند روسیه کاهش داده، سطح ارتباطات آمریکا با اروپا را ارتقا دهد، چندجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل را پیگیری کند و در نهایت، روابط خود با کشورهای جهان اسلام را بازسازی نماید. این امر برای آمریکا و به‌ویژه برای دیپلماسی آمریکایی، جلوه‌هایی از قدرت نرم را فراهم آورده است.

چنین روندی نشان می‌دهد در فضایی که قدرت نابرابر بازیگران منطقه‌ای در برابر قدرت‌های بزرگ و نیروهای مداخله‌گر بین‌المللی شکل می‌گیرد، احتمال ظهور نقش نیروهای فروملی در روند رقابت‌های استراتژیک، اجتناب‌ناپذیر است. این امر براساس جلوه‌هایی از جنگ نرم، هویت‌گرایی و تشییت حقانیت از راه بهره‌گیری از قدرت یا بازدارندگی در برابر قدرت به وجود می‌آید.

به این ترتیب، قدرت‌های بزرگ، براساس قابلیت‌های سخت‌افزاری خود، قادر نخواهند بود بر چنین فرآیندهایی غلبه کنند. آنان ترجیح می‌دهند از الگوهایی بهره گیرند که هزینه‌های نظامی و اقتصادی کمتری داشته باشد و در نهایت، کارآمدی آنان را در موضوع‌های سیاست بین‌الملل ارتقا دهد.

جیمز کیتفیلد، به نقل از سرلشگر رابرت اسکیلز، فرمانده دانشکده جنگ نیروی زمینی آمریکا، بیان می‌کند:

در جنگ‌های آینده ممکن است دشمن برتری نسبی خود را در برابر آمریکا و غرب، از طریق فناوری نظامی و استراتژیک به دست نیاورد. در دوران جدید، روح و اراده جمعی ملت‌ها، بیشترین قدرت را برای آنان به وجود می‌آورد. این امر پرسش بنیادینی را در پی دارد: گروه‌های رقیب چگونه به روح و اراده غرب حمله می‌کنند؟ در شرایط موجود، ارزش‌های بنیادین غرب (یعنی همان چیزهایی که از دیدگاه هانتینگتون به غرب معنا می‌دهد)، عدم تقارن‌هایی است که مخالفان آینده به احتمال بسیار زیاد خواهند کوشید از آن‌ها بهره‌برداری کنند (1997, p. 226).

نشانه‌های قدرت نابرابر در کنش گروه‌های فروملی و بازیگران منطقه‌ای متنوع است و در شرایط بحران‌های منطقه‌ای اهمیت و کارآمدی ویژه‌ای می‌یابند. می‌توان گفت: بحران، عامل رویارویی منافع بازیگرانی است که در گذشته نقش‌های متفاوتی ایفا کرده‌اند، اما می‌کوشند در دوران جدید، معادله رفتار و کنش‌گری خود را تغییر دهند. به این معنی که هرگاه بازیگران کنش‌گر در محیط منطقه‌ای نقشی ایفا کنند، در برابر بازیگران بین‌المللی چالش‌های مؤثر و تعیین‌کننده‌تری ایجاد می‌شود. این امر نماد قدرت نامتقارن محسوب می‌شود و در نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ، عامل ایجاد محدودیت است.

چنین فرآیندی را ویتنامی‌ها در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۷۰ در برابر آمریکا به کار گرفته‌اند. این روند در دوران بعد از جنگ سرد، اهمیت و کارآمدی بیشتری یافته است. برای مثال، می‌توان چالش‌های معطوف به مقاومت در کنش بازیگران فروملی و

منطقه‌ای را نمادی از مقاومت در برابر غرب تلقی کرد. متیوز در تبیین قدرت نابرابر بازیگران در منازعه منطقه‌ای و نقش قدرت نرم در این ارتباط، می‌نویسد:

در همین اواخر نیز سومالیایی‌ها با روی زمین کشاندن جسد سربازی آمریکایی در خیابان‌های موگادیشو، توانستند حمایت عمومی از دولت آمریکا و سایر کشورهای دموکراتیک غربی را از بین ببرند؛ در حالی که آن‌ها برای تداوم عملیات نظامی، به این حمایت متکی بودند. در شرایطی که فناوری‌های نوین ارتباطات، توانمندی‌های سازمان‌های رسانه‌ای بین‌المللی را در گردآوری و انتشار اخبار، به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش می‌دهد، باید انتظار داشت که چنین راهبردهایی به‌سرعت تکثیر پیدا کنند (۱۳۸۵، ص.ص. ۱۴ - ۱۳).

این فرآیند نشان می‌دهد که برابری قدرت ابزاری در منازعه‌های منطقه‌ای، اهمیت و کارکرد چندانی ندارد. مؤلفه‌هایی مانند حقانیت، هویت، مقاومت و مشروعیت، در کنش گروه‌های فروملی و قدرت‌های بزرگ، عوامل تأثیرگذاری محسوب می‌شوند. این امر توانسته است، برای کنترل قدرت تهاجمی و محوری بازیگران مؤثر در سیاست بین‌الملل، زمینه‌های لازم را به‌وجود آورد. به عبارت دیگر، مؤلفه‌های یادشده ماهیت نرم‌افزاری دارد. بنابراین، شاخص‌های اصلی منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای رویکرد و ماهیت نامتقارن دارد؛ به همین دلیل، در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی، تداوم و کارآمدی بیشتری داشته است. ابزارهای نظامی و اقدام‌های سخت‌افزاری قدرت‌های بزرگ، برای مقابله با چنین فرآیندی، تأثیر و کارآمدی محدودی خواهند داشت.

۳. هویت‌گرایی بازیگران ملی و فروملی در فضای امنیتی خاورمیانه

بازیگران هویت‌گرا در خاورمیانه، نقش و کنشی ابتکاری دارند. به‌طور کلی، در فضای رقابت‌های منطقه‌ای و منازعه نامتقارن، بازیگر منطقه‌ای از ابتکار عمل مؤثرتری بهره می‌گیرد. علت این امر را می‌توان تنوع حوزه کنش‌گری دانست. «قدرت هویت» می‌تواند جلوه‌هایی از مقاومت سیاسی و امنیتی را به‌وجود آورد. چنین روندی زمینه‌ساز تداوم فرآیند مقاومت در محیط ساختاری نظام بین‌الملل محسوب می‌شود.

زمانی که کنش بازیگران مسلط نظام بین‌الملل ماهیت سخت‌افزاری و نظامی دارد، این‌گونه اقدام‌ها با واکنش‌های متعارض و متضاد نیز روبه‌رو می‌شود.

الف. کنش اعتراضی گروه‌های اجتماعی در خاورمیانه

از جمله این‌گونه اقدام‌ها می‌توان به واکنش‌های اجتماعی اشاره کرد. هویت‌گرایی، مقاومت و چالش‌گری در برابر سیاست‌های تهاجمی قدرت‌های بزرگ، از نشانه‌های کنش بازیگران پیرامونی است. این بازیگران ابزارهای قدرت سخت‌افزاری را ندارند؛ اما به این دلیل که حوزه تعارض در فضای منطقه‌ای قرار دارد، از ابتکار عمل مناسب و مطلوب‌تری برخوردار بوده، در نهایت، قادرند تهدیدهایی را در برابر قدرت‌های بزرگ به‌وجود آورند. افتخاری در این‌باره می‌گوید:

در یک مطالعه موردی امنیتی می‌توان به رخداد ۱۱ سپتامبر، به‌مثابه تهدیدی بزرگ برای ایالات متحده آمریکا اشاره کرد. در این رخداد، حجم بالایی از تهدید برای آمریکا فعلیت یافت... از جمله کارکردهای مهم ۱۱ سپتامبر آن بود که تهدیدی بزرگ را تولید کرد... در پی این تحول، اقدام‌های نظامی بوش به‌صورت جدی پیگیری می‌شود (۱۳۸۵، صص. ۲۵ - ۲۳).

در حادثه ۱۱ سپتامبر، ابتکار عمل در دست گروه‌های اقدام‌کننده بود. اگرچه آمریکایی‌ها به اقدام‌های واکنشی مبادرت کردند، واقعیت مربوط به این حادثه نشان می‌دهد که در منازعه نامتقارن، همواره ابتکار عمل در اختیار نیروهای فرودولتی و کشورهای منطقه‌ای است. این حادثه نشان داد که بازیگران فراملی در منازعه نامتقارن توانستند «احساس ناامنی» را در آمریکایی‌ها به‌وجود آورند. از سوی دیگر، این امر توانست بر «هنجارها»^۱، «توانمندی‌ها»^۲ و «توقع‌های امنیتی»^۳ آمریکا تأثیر بگذارد. هر یک از مؤلفه‌های یادشده، از سوی کارگزاران اجرایی آمریکا، پیامدهای رفتاری و بیانی

1. Norms
2. Capabilities
3. Security Expectations

داشته است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که هر تهدید امنیتی، پیامدهای متنوعی خواهد داشت.

این پیامدها «ماهیت انعکاسی»^۱ دارد. بنابراین، در فضای منازعه نامتقارن - که بازیگران منطقه‌ای و گروه‌های فروملی، «کارگزار»^۲ آن محسوب می‌شوند - ابتکار عمل در اختیار نیروهای غیرساختاری خواهد بود. علت آن را می‌توان در ماهیت رقابت و منازعه جستجو کرد. بازیگران فرادست در سیاست بین‌الملل، تلاش می‌کنند زمینه‌های حفظ وضع موجود را فراهم آورند. به همین دلیل، ترجیح می‌دهند برای محدود کردن نیروی گروه‌های چالش‌گر، از الگوهای ساختاری، نهادهای بین‌المللی و ابزارهای جنگ کلاسیک، بهره‌مند شوند.

ب. تنوع بازیگران کنش‌گر در خاورمیانه

این امر با واکنش بازیگران غیردولتی روبه‌رو شده؛ اما چگونگی کنش بازیگران هویت‌گرا به کاهش کارآمدی، مطلوبیت، اقدام‌ها و ابتکارهای قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه منجر شده است. چنین فرآیندی در دوران جنگ سرد وجود نداشت. در آن دوران، بین قدرت‌های بزرگ، برای کنترل بحران در محیط‌های منطقه‌ای، جلوه‌هایی از همکاری ایجاد می‌شد. این امر در عصر یک‌قطبی و در شرایطی که آمریکا درصدد هژمون‌گرایی بود، کارکرد خود را از دست داده است.

به این ترتیب، می‌توان به این نتیجه رسید که در شرایط منازعه نامتقارن، در محیط منطقه‌ای، قدرت‌های بزرگ ناچارند اقدام‌های خود را در فضای انعکاسی انجام دهند. به همین دلیل، می‌توان جنگ پیش‌دستانه جرج بوش را اقدام آمریکایی‌ها برای حفظ ابتکار عمل دانست. آنان در جنگ‌های منطقه‌ای، به بهره‌گیری از استراتژی‌های انعکاسی تمایلی نداشته‌اند. بنابراین، از استراتژی جنگ پیش‌دستانه که ماهیت تهاجمی

1. Reflexive Nature
2. Agent

دارد، بهره گرفته‌اند. اما این استراتژی نتوانست برای سیاست امنیتی آمریکا مطلوبیت‌های لازم را به وجود آورد. در چنین شرایطی، سیاست باراک اوباما ماهیت انعکاسی دارد. در دوره او، می‌توان جلوه‌هایی از انعکاس رفتاری و همچنین انعکاس بیانی را در سیاست امنیتی آمریکا ملاحظه کرد.

این امر بیانگر آن است که در فضای اقدام‌های نامتقارن، ابتکار عمل در اختیار قدرت‌های بزرگ نیست و آنان برای مقابله با چنین نشانه‌هایی، با دشواری‌های امنیتی زیادی روبه‌رو خواهند شد. از سوی دیگر، همکاری نکردن کشورهای غربی با سیاست‌های امنیتی آمریکا، واکنشی در برابر ناکارآمدی استراتژی جنگ پیش‌دستانه جرج بوش و آمریکا در اولین دهه قرن ۲۱ است. این امر، برای سیاست امنیتی و استراتژی نظامی کشورهای غربی، ماهیت تناقض‌آمیزی به وجود آورده است.

از یک سو، آنان برای مقابله با منازعه‌های نامتقارن، باید هزینه‌های زیادی بپردازند. از سوی دیگر، بی‌توجهی آنان به استراتژی و سیاست‌های امنیتی آمریکا، بحران‌های پایان‌ناپذیری ایجاد می‌کند. در شرایط موجود، آمریکایی‌ها ترجیح می‌دهند، برای مقابله با اقدام‌های نامتقارن بازیگران منطقه‌ای و نیروهای فرودولتی، از الگوهای امنیتی بهره‌مند شوند. این الگو را دیوید پترائوس ارائه کرد.

برآیند

سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد، تحت تأثیر شرایط ساختاری نظام بین‌الملل قرار گرفته است. هرگاه در حوزه منطقه‌ای و بین‌المللی، ساخت‌های سیاسی و امنیتی دگرگون شود، زمینه تغییر در الگوی رفتاری بازیگران، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ و واحدهای منطقه‌ای نیز فراهم خواهد شد.

فرآیند تحولات بین‌المللی نشان می‌دهد که خاورمیانه با قالب‌هایی از هویت‌گرایی روبه‌رو شده است. این امر بر چگونگی کنش بازیگرانی که با معضلات امنیتی خاورمیانه درگیرند، اثرگذار است. بر این اساس، الگوی رفتاری آمریکا در برخورد با

محیط منطقه‌ای خاورمیانه، نسبت به دوران جنگ سرد، ماهیت پیچیده و متناقض‌تری پیدا کرده است. نشانه‌ها و شاخص‌های این الگوی رفتاری را می‌توان به این شرح مورد توجه قرار داد:

۱. تحلیل‌گران و کارگزاران امنیتی آمریکا درباره‌الگو و روند سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده نگرش‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان باری بوزان، مرشایمر، والت و برژینسکی را نام برد. هریک از این افراد، به‌گونه‌ای مخالفت خود را با حمایت گسترده و همه‌جانبه آمریکا از اسرائیل، اعلام کرده‌اند.

۲. خاورمیانه در دوران بعد از جنگ سرد، ساختار بحران‌سازی پیدا کرده است. در دوران قبل از جنگ سرد، فرآیندهای رفتار سیاسی و بین‌المللی قدرت‌های بزرگ به بحران‌سازی منطقه‌ای در خاورمیانه منجر می‌شد. در دوران جدید، این الگو تحت تأثیر ظهور نیروهای گریز از مرکز قرار گرفت؛ نیروهایی که در حاشیه ساختار سیاسی خاورمیانه قرار داشتند و توانستند در ساختار سیاسی - امنیتی خاورمیانه تغییرهای بنیادینی ایجاد کنند.

۳. عدم توازن در قدرت منطقه‌ای خاورمیانه، برای بحران‌سازی منطقه‌ای زمینه لازم را به‌وجود آورده است. این امر نشان می‌دهد که حمایت گسترده اقتصادی - استراتژیک آمریکا از اسرائیل، به عدم توازن منطقه‌ای منجر شده است.

ظهور بازیگران فروملی در خاورمیانه و نقش‌آفرینی آنان در سیاست بین‌الملل را می‌توان از عواملی دانست که بحران امنیتی خاورمیانه را تشدید کرده است. به این ترتیب، در دوران جدید، آمریکا نه تنها در تعامل با بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه نقش خود را ایفا می‌کند، بلکه برای دستیابی به ثبات منطقه‌ای، نیازمند آن است که واقعیت قدرت بازیگران فروملی در خاورمیانه را شناسایی نماید.

۴. باری بوزان پیشنهاد داد آمریکا از الگویی بهره‌گیری کند که در فضای ژئوپلیتیکی خاورمیانه، زمینه ایجاد وابستگی متقابل امنیتی را فراهم آورد. تحقق این امر، نیازمند آن است که ایالات متحده نقش بازیگران هویتی در خاورمیانه را شناسایی کند؛

بازیگرانی که برای کنش‌گری در فضای سیاسی خاورمیانه، ابزار و قدرت مقاومت دارند. توجه نکردن به نقش چنین بازیگرانی را می‌توان زمینه‌ساز شکل‌گیری بحران‌های روبه‌افزایش در خاورمیانه دانست.

۵. بهره‌گیری از عملیات و رفتار پیش‌دستانه در استراتژی امنیتی آمریکا، مطلوبیتی برای این کشور ایجاد نکرد. سیاست امنیتی بوش در خاورمیانه، بر مقابله با گروه‌های هویت‌گرا متمرکز بود. این امر به افزایش روزافزون بحران در فضای امنیتی خاورمیانه منجر شد. به‌طور کلی، هرگونه منازعه نظامی می‌تواند پیامدهای پرمخاطره استراتژیکی را به‌وجود آورد؛ پیامدهایی که کنش مقاومت بازیگران هویت‌گرا در خاورمیانه محسوب می‌شود.

۶. سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما تحت تأثیر فرآیندهای محدودکننده عملیات پیش‌دستانه قرار گرفت. رئیس‌جمهور جدید، تلاش کرد الگوی رفتار استراتژیک آمریکا را تغییر دهد و جلوه‌هایی از چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای را جایگزین یک‌جانبه‌گرایی کند. اوباما از سوی دیگر، تلاش کرد جنگ پیش‌دستانه را از رفتار استراتژیک آمریکا خارج کند. در ازای آن، برای شکل‌گیری اقدام‌های منطقه‌ای معطوف به موازنه، زمینه را برای همکاری و ائتلاف با کشورهای محافظه‌کار خاورمیانه فراهم آورد.

این امر را می‌توان بخشی از سیاست امنیتی آمریکا در دوران اوباما دانست. اگرچه وی هنوز محور رادیکال در سیاست امنیت خاورمیانه را نپذیرفته است. اوباما تلاش می‌کند محور اصلی تعامل منطقه‌ای خود را با کشورهایی که از مدل سنتی (همانند عربستان سعودی) و همچنین مدل لیبرال (همانند ترکیه) بهره می‌گیرند، پیگیری نماید. ۷. اصلی‌ترین چالش سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در دوران اوباما، نادیده گرفتن بازیگرانی است که از الگوی هویت مقاومت بهره می‌گیرند. پذیرش چنین فرآیندی کار دشواری خواهد بود.

اگر تحولات سیاسی مصر به سقوط مبارک منجر شود، شکل جدیدی از تعامل بازیگران منطقه‌ای خاورمیانه با آمریکا ظهور خواهد کرد. در دوران دموکراتیزاسیون خاورمیانه، گروه‌هایی مانند حماس در سیاست امنیت منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه جایگاه مؤثرتری خواهند داشت.

۸. در دسامبر ۲۰۱۰ و همچنین ژانویه ۲۰۱۱، برای تحرک گروه‌های اجتماعی معترض در خاورمیانه و شمال آفریقا زمینه‌هایی به وجود آمد. این امر ماهیتی دموکراتیک داشت. گروه‌های معترض در صدد برآمدند با ساخت‌های اقتدارگرا مقابله کنند.

موج‌های سیاسی دموکراتیک در خاورمیانه، زمینه پیوند نیروهای اجتماعی با گروه‌های هویت‌گرا را فراهم می‌کند. این امر بر جهت‌گیری و کنش سیاسی دولت‌های خاورمیانه تأثیرگذار خواهد بود. در چنین فرآیندی، آمریکا ناچار خواهد شد زمینه تعامل مؤثر و سازنده با گروه‌هایی همانند حماس و جهاد اسلامی را فراهم آورد. این امر را می‌توان زمینه‌ساز بازسازی موازنه قدرت در فضای سیاسی - امنیتی خاورمیانه دانست.

منابع

- افتخاری، ا. (۱۳۸۵). *کالبدشکافی و تهدید. تهران: دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد علوم دفاعی.*
- بوزان، ب. و ویور، ا. (۱۳۸۸). *مناطق و قدرت‌ها. ترجمه رحمان قهرمان‌پور. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.*
- روزنا، ج. (۱۳۸۰). *امنیت در جهان آشوب‌زده. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.*
- کوهن، س. (۱۳۸۷). *ژئوپلیتیک نظام جهانی. ترجمه عباس کاردان. تهران: مؤسسه مطالعات ابرار معاصر.*
- متیوز، ل. (۱۳۸۵). *چالش‌های متقارن و نامتقارن آمریکا. ترجمه علیرضا فرشچی، سعید کافی و رضا فریدزاده. تهران: دانشکده و پژوهشکده فرماندهی ستاد.*

- مرشایمر، س. ج. و والت، ا. (۱۳۸۶). *لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا*. ترجمه حسن مرتضوی و دیگران. تهران: نشر نگار.

- نای، ج. (۱۳۸۷). *قدرت نرم*. ترجمه محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

- Buzan, B. (1998). *Security: A New Framework for Analysis*. London: Boulder.
- Gray, C. (1998). US Strategic Culture. *Defense Technology*, spring.
- Kittfield, J. (1997). The Air Force Wants to Spread It's Wings. *National Journal*, November.
- P.E.W Global Attitudes Project. (2003). *Views of a Changing World*. Washington DC: P.E.W Research Center for the People and the Press.
- Rowney, E. (1997). Rough Times, Tougher Talk. *American Legion Magazine*, May.

